

چهار قطعه در سفر و یکی در خانه

قطعه‌ی (۱) در سفر

تا برآمدن آفتاب

دو پلک زدن

بیشتر نمانده است

جوخه اما بیدار است

با چشمان خواب آلودش

دیوار روبرویش را می‌پاید

که از فعالیت پیشین‌اش

مشبک است

و از هر شبکه‌اش

ستاره‌ای

سوسو می‌زند.

---

قطعه‌ی (۲) در سفر

من آغازش نکردم

پس به سرانجام‌اش

هرگز نیندیشیده بودم

حالا هر چه پیش آید

خوش آید!

تو با خودت صادق باش

دیگران خود دانند

من شاید برای دیگران

حاضر باشم بمیرم

اما برای خودم

زندگی می‌کنم.

---

قطعه‌ی (۳) در سفر

من از میانه‌ی راه

در دام افتادم

ناچار قبل از پایان راه

باید خود را خلاص کنم

در دام و در خواب بودن

چقدر شبیه به همد

بارها از خواب پریده‌ام

از این دام هم خواهم رهید.

قطعه‌ی (۴) در سفر

آب از سرت که گذشت

دیگر گذشته است

چه یک وجب، چه صد وجب

وقتی وجب به وجب زندگیا

از سخت‌ترین طوفان‌ها

همراه آنان که دل به دریا زده بودند

گذشته‌ای

نه! دیگر هرگز آب از سرت نمی‌گذرد

نه یک وجب، نه چند وجب

حتا اگر یک همراه باقی نمانده

باشد.

تن به تن با طوفان

چون نهنگی خسته

گذشته از جان

باز نبرد خواهی کرد.

قطعه‌ی (۵) در خانه

بازگشت از میانه‌ی راه

بسی خفت بارتر

از راه نیفتادن است

وقتی راه نیفتی

از خودت شرمنده‌ای

وقتی از نیمه‌ی راه

برگردی

به راه ناز و زده‌ای

آگوست ۲۰۱۵، لندن - آمستردام